اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی را که ایشان مطرح فرمودند راجع به قصد قربت بود و اینکه در بعضی از اعمال شریعت قصد قربت درش معتبر است حالا قربت چیست و در بعضی از اعمال نه ، این یک بحث کبروی که در فقه هم متعرضش شدند و متعرض بیان مصادیقش هم در فقه است غالبا مثلا بعضی‌هایشان گفتند تیمم مثلا تعبدی است اما وضوء و غسل تعبدی نیست توصلی است به همان اعتباری که عرض کردیم اگر معقول المعنی باشد این می‌شود توصلی غیر معقول المعنی باشد می‌شود تعبدی .**

**آدم وقتی غسل می‌کند بدنش را تمیز می‌کند خوب این معنایش معلوم است واضح است اما دست به خاک بزند معنای خاصی که ندارد خوب بعد هم باید بزند به پیشانی نکته‌ی خاصی ندارد ، به این می‌گویند تعبدی و الی آخره حالا صحبت‌هایی که در این جا هست و در فقه هست و محلش در فقه است و آن مقداری از قصد که درش معتبر است و حقیقت قصد و اینها را در فقه متعرض شدند .**

**در اینجا در اصول بیشتر متعرض این شدند که اولا این تقسیم را قبول کردند ثانیا قبول کردند که اگر شک کردیم مقتضای اصل لفظی یا مقتضای اصل عملی چیست ؟ مشهور هم عرض کردم توصلی بوده است لکن متاخرین از اصولیین شیعه اشکال کردند که توصلی ممکن نیست یعنی تعبدی مشکل است و اصولا اخذ قصد قربت مشکل است و لذا برگشتند به اصالة التعبدیة حالا یا به مقتضای بیشتر هم به مقتضای اصل لفظی و مقتضای اصل عملی چون اصل لفظی جاری نمی‌شود . نمی‌توانیم بگوییم طبق اصل لفظی توصلی است برمی‌گردد به اصل عملی شک در سقوط تکلیف است موضوعه‌ی اشتغال و احتیاط است ، پس باید قصد قربت بکنیم .**

**مرحوم نائینی قدس الله نفسه برای تقریب مطلب یک مقدماتی را فرمودند ما هنوز در مقدمات ایشان هستیم ، مقدماتی که فرمودند یکی‌اش این بود که ما یک موضوع داریم یک متعلق داریم که چون بحث فاصله افتاد من تلخیص بکنم ، بحثی را که ایشان مطرح فرمودند این بحث این است که ما یک انقسامات اولیه داریم چه به لحاظ موضوع ، چه به لحاظ متعلق .**

**به لحاظ موضوع مثلا بگوید اکرم الجیران همسایه را اکرام بکن ، خوب بگوید مثلا جیرانی که مسلمانند ، جیرانی که مثلا فرض کن متدینند ، جیرانی که ملتزم به مثلا صادق الوعدند مثلا این انقسامات معقول است هیچ مشکلی ندارد در اخذ بکنند در موضوع این انقسامات را .**

**و انقسامات ثانویه دارد ، انقسامات ثانویه در اصطلاح آقایان انقساماتی است که بعد از حکم می‌آید ، مثلا بگوید اکرم الجیران جیرانی که بداند وجوب اکرام دارند و بحث ایشان هم در موضوع است ، عرض کردم موضوع در اصطلاح ایشان چون این اصطلاحات است دیگر حالا باید اصطلاحات را مراعات کرد ، امری است که مفروض الوجود است . مفروض را به آن می‌گویند موضوع ، یعنی باید همسایه‌ای باشد تا انسان اکرامش بکند .**

**اما اگر فرض کنید رفته در جایی زندگی می‌کند هنوز در آن منطقه کسی خانه نساخته همسایه ندارد خوب اکرم الجیران معنا ندارد دیگر ، این معنایش این نیست که شما برو همسایه پیدا بکن بعد همسایه‌ها را اکرام بکن ، اکرم الجیران معنایش این نیست که شما ایجاد همسایه بکن تا بعد اکرامش بکنی ، اگر جیران بود .**

**آن وقت اگر بنا باشد علم درش اخذ ، در اینجا در باب موضوع علم را فرض کردند اگر بنا باشد علم اخذ بشود این علم این طوری می‌شود یجب اکرام جیرانی که می‌دانیم وجوب اکرام دارند یعنی باید اولا این جیران ثابت بشود بعد حکم پیش بیاید که وجوب اکرام از آن طرف هم قید این حکم این است که وجوب اکرام دارند خوب این دیگر علم به وجوب اکرام دارند دیگر نمی‌شود این به قول خود ایشان دور لازم می‌آید و تقدم شیء بر نفس به تعبیر ایشان است ، این لذا به نظر ایشان مشکل است .**

**بعد سعی کردند جواب بدهند عرض کردم آقایان بعدی‌ها هم سعی کردند باز بر جواب‌های ایشان اشکال و جواب و خیلی بحث کردند و عرض شد به اینکه فرمودند نمی‌شود بله ممکن است بگوید اگر علم به انشاء باشد این تاثیر دارد در فعلیت او ، چون مرحوم نائینی فرق بین انشاء و فعلیت را به این گذاشتند حکمی که فی نفسه جعل شده اسمش انشاء است وقتی موضوعش در خارج پیدا شد اسمش فعلیت است نائینی این جوری فرق گذاشته است .**

**مثالش هم واضح است الان ، مثلا شما الان حکم انشائی دارید این که نماز ظهر بخوانید بعد از اذان ظهر نماز ظهر بخوانید اما هنوز این حکم فعلی نشده است اذان که گفتند فعلی می‌شود دیگر ایشان فعلی و انشائی را این جوری فرض کردند و توضیحاتش را عرض کردیم آقایان فرق‌های دیگری هم گذاشتند و این فرقی را که مرحوم نائینی گذاشتند عرض کردیم قانونی نیست این در قانون چنین چیزی را ملاحظه نمی‌کنند در انشاء و فعلیت خصوصیت خود حکم را که در مقام جعل لحاظ کرده نگاه می‌کند نه اینکه حالا در خارج محقق شد یا نشد این ربطی به مقام قانونی ندارد یعنی قانون متعرض این قسمت نمی‌شود فعلیت را به این معنا نمی‌گیرد .**

**حالا به هر حال مرحوم نائینی نظر مبارکشان در فعلیت این است . می‌شود بگوییم که علم به حکم در مرحله‌ی انشاء تاثیر دارد در مرحله‌ی فعلیت یعنی انشاء بشود چون در انشاء تصور کافی است اما فعلی نیست چه وقت این حکم فعلی می‌شود وقتی که علم پیدا کرد به این انشاء وقتی علم پیدا کرد و همسایه هم بود این می‌شود همسایه‌ای که علم به وجوب اکرام به او دارد ، آن وقت بگوییم فعلیت .**

**آن وقت ایشان اشکال کرده اینجا دور لازم نمی‌آید اما توقف شیء علی نفسه لازم می‌آید از این حرف‌ها فرمودند .**

**ما سابقا عرض کردیم اولا چنین مطلبی که علم تاثیر گذار باشد در حکم در موضوع من یادم نمی‌آید در علما اصلا چنین بحثی را مطرح کرده باشند علم به حکم را ، این علم به حکم که مطرح کردند نکته‌ی دیگری است این مطالبی که ایشان فرمودند نمی‌دانیم ، چون عرض کردم اهل سنت علم را جزو شرایط عامه‌ی تکلیف گرفتند اینها شاید تصور کردند که علم تاثیر در حکم دارد عرض کردم اول آن که مربوط به متعلق است مربوط به موضوع نیست حالا ایشان علم را به موضوع گرفتند توضیحاتش را عرض می‌کنم و این علم به موضوع جزئی از موضوع ، علم به حکم جزئی از موضوع باشد و موضوع هم باید مفروض الوجود باشد من یادم نمی‌آید که در علمای اسلام چنین بحثی ، بله گفته شده مایعی که علم داریم بول است از او یجب الاجتناب در موضوع به این معنا ، علم در خود موضوع .**

**و اصولا این مباحث که در مباحث اعتباری آیا دور لازم می‌آید تقدم الشیء علی نفسه لازم می‌آید آن محذور خود دور ظاهرا جای این بحث‌ها نباشد امور اعتباری خاضع است برای قواعد خودش آن چه که ما در قوانین داریم اصولا علم تاثیر گذار در مرحله‌ی تنجز است اصولا این طوری است نه در مقام انشاء است نه در مقام فعلیت است آن که ما داریم در خارج در قوانین تاثیر گذار در مرحله‌ی تنجز است، تنجز تاثیر گذار در مرحله‌ی امتثال است ، یعنی آثار در مرحله‌ی امتثال چون عرض کردیم مرحله‌ی امتثال مرحله‌ی نهایی حکم است محور هفتم به اصطلاح و غرض اقصایی از حکم مرحله‌ی امتثال است اصولا ، امتثال توقفش بر مساله‌ی علم است یعنی وقتی شما علم پیدا کردید حکم منجز می‌شود اگر حکم منجز شد موضوع ثواب و عقاب می‌شود نکته‌ای که دارد در علم این است . نکته‌ای که در بحث علم مطرح است تاثیر گذاری‌اش در مقام تنجز است .**

**و این را هم عرض کردیم چون آثاری را که در احکام بار می‌شود اصولا دارای دو سنخند یک سنخ آثار بار می‌شود علم و جهل درش تاثیر ندارد یک سنخ احکام درش بار می‌شود که علم و جهل درش تاثیر دارد آن احکامی که علم و جهل درش تاثیر دارد ، علم تاثیر دارد ، جهل تاثیر دارد ، اراده تاثیر دارد ، قدرت تاثیر دارد ، مثل توجه و التفات تاثیر دارد اینها بیشتر آثاری هستند که بار می‌شود بر عنوان تمرد و عصیان یعنی اگر انسان تمرد بر قانون پیدا کرد این آثار بار می‌شود فرض کن از چراغ قرمز رد شد تمردا بر نظام خوب این آثار دارد جریمه برایش می‌نویسند و می‌گیرند ، اما اگر کسی پشت سرش یک هفت تیر گرفته بود گفت از چراغ قرمز رد بشو خوب طبعا تمرد نکرده بر نظام عصیان نکرده است زور بوده است .**

**و لذا عرض کردیم حدیث رفع فقط به درد رفع احکامی می‌خورد که در موضوعش عنوان تمرد و عصیان است اصلا حدیث رفع معنایش این است چرا چون در این 6 موردی که در حدیث رفع آمده عنوان تمرد صدق نمی‌کند ، خطا هست ، نسیان هست ، جهل هست ، اکراه هست ، اضطرار هست اینها در این موارد صدق نمی‌کند . کسی که می‌آید کاری را انجام می‌دهد و نمی‌دانسته و معذور هم هست علم اصولی دارد و معذور هم هست این آثار بار نمی‌شود این یا اراده نداشته یا اضطرار داشته یا اکراه داشته یا نسیان کرده این آثار بار می‌شود چون در این صور مساله‌ی به اصطلاح تمرد و عصیان صدق نمی‌کند .**

**اما یک آثاری هم هست که ربطی به تمرد و عصیان ندارد شما مثلا می‌رفتید زدید یک سنگی را پرتاب کردید به یک گنجشکی بخورد، خورد شیشه‌ی یک کسی را شکست شما خوب ضامن هستید دیگر ربطی ندارد شما علم داشتید ، قصد داشتید ، قصد نداشتید این ضمان ربطی به علم و قصد و اراده‌ی شما ندارد ، خارج از علم و قصد و اراده‌ی شماست ربطی به این قسمت ندارد .**

**البته در قوانین فعلی و در قوانین شرعی در روایات در لسان فقها این ترتب این آثار در صورت مثلا جهل ، در صورت اکراه ، در صورت اضطرار ، در صورت نسیان اینها یکی یکی مورد بحث قرار گرفته و آثار آن را بیان کردند یعنی نکات تعبدی خاص را دارد فرض کنید مثلا در باب بعضی از شروط نسیانش تاثیر ندارد اما جهل تاثیر دارد مثل شرط طهارت در نماز ، اگر شما نماز خواندید بعد دیدید در لباس شما خون هست نمی‌دانستید می‌گویند نماز درست است اما اگر می‌دانستید در لباس خون هست یادتان رفت نماز خواندید می‌گویند باطل است این روایت دارد خصوصا در روایت زراره دارد ، در فرق بین نسیان و بین جهل ، حالا نکته‌اش آیا همین تعبد است یا نکته‌ی دیگری دارد آن را در آنجا در محل خودش ، الان نمی‌خواهیم وارد این بحث‌ها بشویم دقت می‌کنید ؟**

**یکی از حضار : ببخشید نماز در این جهر و اخفاتش را قصر و اتمامش را هم مثال زدند به آن جایی که علم دخیل است یعنی گفتند که علم قید است حکم است اگر شما عالم به مثلا جهر باشید آن وقت وظیفه‌ی شماست که جهر بخوانید .**

**آیت الله مددی : ما توضیحش را دادیم چند بار این بحث دیگری است این جا روایت خاصه دارد که اینها فریضه و سنت هستند اخلال به سنت با احتفاظ به فریضه ، اخلال اگر عن عذر باشد مضر نیست به فریضه البته قاعده‌ای است قاعده‌ی شرعی است قابل تخصیص هم هست .**

**فقهای ما در طول تاریخ این جوری فکر نکردند و لذا اینجا را روی همین که شما فرمودید خیال کردند روی قاعده یکی جهر و اخفات است یکی قصر و تمام است ، البته در قصر و تمام ، در جهر و اخفات و قصر و تمام نوشتند احدهما فی مکان الآخر ، اما مثل صاحب کفایه نوشته جهر و اخفات در به اصطلاح در مکان آخر اما در باب قصر فقط به اتمام در موضع قصر ، قصر در موضع اتماما را قبول نکردند دقت کردید ؟ و توضیحاتش را عرض کردیم اینها مساله‌ی سنت و فریضه است ربطی به این علم و جهل ندارد اصلا ربطی به این جهت ندارد . و این قاعده‌ی سنت و فریضه را علمای ما خیلی به آن عمل نکردند چون دیدند مواردی تخصیص خورده خیال کردند ما باید تعبدی وارد بشویم لکن تخصیص نخورده مواردی تخصیص داریم بعضی موارد هم تخصیص نداریم طبق قاعده است و جهل یکی از موارد عذر است .**

**و لذا آن جهلی هم گفتند حساب می‌شود که عذری باشد ، جهل تقصیری را عذر حساب نمی‌کنند حکم عمد گرفتند . دیگر حالا این موارد دارد یعنی تطبیق مواردش در فقه است ، مثلا دخترانی هستند 11 ساله حالا پدر و مادر ها هم چه برسد به خود دختر در یک محیطی زندگی می‌کنند احتمال نمی‌داده روزه برایش واجب باشد و خورده است لذا گفتند قضاء بکند ، کفاره نکند چون من افطر متعمدا این اصلا تعمد درش تطبیق ندارد دقت می‌کنید ؟ اینها یک بحث‌های فقهی است حالا من وارد خصوصیات نمی‌شود لکن به طور کلی بحث علم در اصول در قواعد قانونی تاثیرش در تنجز است به طور کلی نه در همه‌ی احکام موارد آثار فرق می‌کند و این مساله تقدم شیء علی نفسه و این حرف‌ها اصلا جای مطرح نیست نه در انشاء تاثیر گذر است نه در فعلیت .**

**اصولا علم اگر شما فرض کردید طریقیت صرف دارد تاثیری نباید داشته باشد مگر علم موضوعیت پیدا بکند و اینکه مرحوم شیخ می‌فرمایند در باب احکام علم طریقیت صرف است عرض کردیم ثابت نیست این مطلب اصلا اصل این مطلبی که شیخ فرمودند ثابت نیست . البته آقایان فعلا جزو مسلمات گرفتند عرض کردیم ، البته آقایان یعنی مشهورشان حالا مثل مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و دیگران عده‌ای هستند از آقایان که علم را به این معنا قبول نکردند و حق هم با همین آقایان است علم از هر راهی حاصل شد از هر سبیلی حاصل شد نه ، عرض کردیم آن علمی هم که تاثیر گذار است 90 درصدش باید مقدمات علمیه ، شواهد عقلائی داشته باشد یا شواهد فقاهتی داشته باشد و الا یک فقیهی است حالا فقیه هم هست استخاره کرده نماز جمعه واجب است یا نه بعد بگوید واجب است چون استخاره خوب آمد به درد نمی‌خورد بگوید من علم پیدا کردم از راه استخاره خوب ده تا علم پیدا بکن صد تا علم پیدا بکن عرض کردیم این یک تصور غیر صحیحی است که متاسفانه آمده و در مردم ما هم تا یک حدی می‌گوید آقا من یقین دارم خوب یقین داشته باش یقینت باطل است خیال می‌کنند که یقین .**

**و لذا مرحوم شیخ می‌گوید نهی از یقین و علم نمی‌شود کر می‌شود گفت این مقدمات یقین تو تشکیک در یقین نه نهی از یقین بکن چه مشکلی دارد ؟ قال انا وجدنا آبائنا علی هذا قال اولو کان آبائهم لا یعلمون خوب نمی‌فهمیدند پدران شما ، شما علم دارید داشته باشید وجدنا دیگر از وجدنا بالاتر نیست ، خوب نفهمیدند دیگر حالا مگر نفهمی مرض خاصی است ؟**

**علی ای حال این بحث‌هایی که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند یا دور لازم می‌آید یا قاعده‌ی دور به قول آقایان این ظاهرا محلی از اعراب ندارد بحث‌های قانونی حساب خاص خودش را دارد و نکات فنی خودش را دارد به طور طبیعی علم تاثیر گذار هست در مساله‌ی تنجز به طور طبیعی یعنی همان مرحله‌ی ششم ، محور ششم که ما برای علم قرار دادیم نه در مرحله‌ی انشاء تاثیر گذار است نه در مرحله‌ی فعلیت به این معنا عرض کردیم فعلیتی را که ما گرفتیم ارسال رسل و انزال کتب است این مرحله‌ی فعلیت به اصطلاح ما این است ، اصطلاح نائینی تحقق موضوع در خارج است این اصطلاحات است دیگر به حسب اصطلاحات .**

**علی ای حال بعضی از آقایان دیگر فعلیت را به این می‌دانند که مثلا شرایطی که دارد مثلا مشروط باشد یا مطلق باشد اگر مطلق باشد فعلیت دارد مشروط هم با شرطش فعلیت ، این هم هست ، چرا گفته شده است . شبیه موضوعی که مرحوم نائینی دارد .**

**علی ای حال این راجع به این بحث ، این بحثی را که ایشان فرمودند در باره‌ی علم به موضوع و بحث‌هایی که کردند چون گذشت به نظر ما محلی از اعراب ندارد ، اصولا علم چون طریقیت صرف دارد تاثیری ندارد یعنی نکته‌ای ندارد که بخواهد کاری بکند ، تاثیری بکند که مثلا این باید فرض بشود اول محقق بشود تا بعد حکم بیاید این معنایش تاثیر گذاشتن است دیگر تاثیری در جذب حکم ندارد انشاء ندارد در فعلیت هم ندارد فعلیت به این معنا .**

**آن چه که به طور متعارف و قانونی فعلا مورد توجه است تاثیر اساسی علم در مساله‌ی به اصطلاح تنجز است البته در بعضی از موارد علم تاثیر در قدرت هم دارد این تاثیر متقابل علم و قدرت خودش یک بحث است نمی‌خواهم اینجا وارد بشوم ، اصلا در بحث برائت بعضی‌ها به این آیه‌ی مبارکه تمسک کردند لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها ، جواب هم دادند که ما آتاها یعنی ما اقدرها ناظر به قدرت است ناظر به علم نیست ، ایتاء ناظر به**

**آن وقت آقایان گفتند که چرا بعضی از موارد قدرت متوقف بر علم است مثل اینکه انسان بخواهد قرائت صحیح داشته باشد خوب این متوقف بر این است علم داشته باشد به قرائت این بحث دیگری است باز خودش بحث دیگری است . گاهی اوقات قدرت بر یک شیء متوقف به علم بر آن است یعنی این هست این هم باز ربطی بما نحن فیه ندارد .**

**یعنی کسی خوب می‌تواند قدرت بر قرائت صحیح داشته باشد که علم داشته باشد خوب نداشته باشد که نمی‌تواند قرائت صحیح داشته باشد علم می‌خواهد دیگر نمی‌خواهد من وارد این بحث‌ها بشوم .**

**و لذا عرض کردم حتی در همین کتاب سنهوری در مباحث مثل عقود و اینها این مراتبی را که اخلال می‌شود اینها را بحث کرده مفصل و طبیعی هم هست و همیشه هم در قوانین بشری و حتی در روایات اسلامی محل کلام بوده یکی‌اش بحث مکره آیا اگر انسان مکره به عقد شد و انجام داد عقد باطل است یا نه عقد مثل عقد فضولی می‌شود اگر بعدها راضی شد درست است این هست ، عقد مکره ، عقد مضطر، عقدی که انسان در حال مستی است خواب است و الی آخره یعنی اقسام حالات عذر را چه در قوانین جدید چه در قوانین قدیم مورد بررسی قرار دادند و بلا اشکال اینکه جهل در موارد عذر است این جای بحث ندارد که ، این را چرا بررسی کردند و آثار این مطلب را هم نوشتند و ربطی هم به این بحثی که ایشان فرمودند ندارند این در قوانین علم جایگاه خاص خودش را دارد تاثیرات خاص خودش را دارد و ربطی به مقام انشاء حکم یا ربطی به مقام ، موضوع باشد برای انشاء حکم یا برای فعلیت حکم نه قائلی الان من از اهل سنت یا شیعه در ذهنم هست و نه اصولا قابل تصور است یعنی بحث ، بحثی نیست که**

**اما اینکه بیاییم بگوییم حالا چون اینجا امر اعتباری است امور حقیقی مثل دور در او جاری می‌شود یا نه این بحث‌ها به نظر من جایی محلی از اعراب ندارد اصلا جایی این نکات ندارد این یک بحث قوانین ، بحث‌های عقلائی است ، بحث‌های سیر عقلائی است و در سیر عقلائی‌ها طبعا اختلاف هست طبیعی است اختلاف هست در مورد علم هم هست در عده‌ای از مواردش هم محل کلام است بالفعل محل کلام است ، این اینطور هم نیست که مثلا .**

**مثلا بعضی‌ها گفتند که اگر شما مضطر شدید غذای کسی را بخورید اضطرار شما مثل جهل ، اضطرار شما حکم عقاب را برمی‌دارد حکم جزائی را برمی‌دارد اما ضمان را برنمی‌دارد ضامن هستید ، عده‌ای هم از اهل سنت دیدم نوشتند ضامن هم نیستید ، اگر مجبور شدید غذا بخورید گرسنه شدی مشرف به تلف شدی غذای دیگری را خوردی ضامن هم نیستی همین که اجازه داده شده**

**بعضی‌ها گفتند مشهور بین علمای ما ضامن هستید ، یعنی آن که سبب ناراحتی شما شده همین تکلیف شرعی است که حرام است وهلم جری گفتم این یک باب واحدی نیست اما خوب یکی یکی بگویم در بعضی ، خواندیم همین تازگی دیروز ، پریروز در این قوانین کشورهای اسلامی مثل مصر خود جهل مزیل ملکیت است در اصطلاحات فقهی ما مزیل نیست ، لذا می‌گوید اگر شما در خیابان دیدید یک مالی افتاده یک طلایی ، جواهراتی افتاده این را بردار به نزدیک‌ترین کلانتری بده تا این را وارد خزانه بکنند یعنی ملکیتش از بین رفت .**

**جهل مزیل ملکیت است ، در روایات ما نه این را نگه دار تعریف بکن ، معرفی بکن تا مالکش پیدا بشود ، مالکش پیدا نشد صدقه بده از طرف مالکش اگر آمد و راضی نبود برگردان به مالک ببینید این همین جور دنباله دارد یعنی این بحث این جوری که ایشان فرمودند این جور اصلا ما فکر نمی‌کنم بحث دقیقی باشد .**

**علم چه در فقه چه در قوانین و چه در قواعد کلیه‌اش به نحو کلی تاثیرش در تنجز است به نحو کلی ، اما همه جا نه بعضی جاها هم نیست تاثیر نه در انشاء دارد نه در فعلیتی که ایشان فرمودند و ندیدم هم من الان از علما کسی مثلا بیاید بگوید علم تاثیر در انشاء دارد یا علم تاثیر ، یعنی در موضوع دارد در موضوع الان من ، بحثی که ایشان فرمودند اثری ندارد به نظر من .**

**بعد وارد بحث متعلق شدند عرض کردم فرق بین علم و متعلق را به این گذاشتند که در باب متعلق مطلوب است در آنجا دیگر چون مطلوب است در آنجا دیگر بحث علم را متعرض نشدند چون آنجا دیگر بحث علم نیست ، مطلوب است علم که مطلوب نیست دیگر در آنجا متعرض بحث قصد امر شدند ، همین که الان بحث قصد قربت است .**

**مثلا متعلق چیست صلاة است ، متعلق چیست اکرام است ، اکرم الجیران این اکرام را متعلق گرفتند ، جیران را موضوع گرفتند در بحث موضوع علم و جهل را مطرح کردند در بحث متعلق قصد امر و اینها را مطرح کردند ، قصد امر .**

**آیا می‌شود انقساماتی به لحاظ ، چون انقسامات متعلق هم همینطور است چون اکرام گاهی صبح است گاهی ظهر است گاهی شب است خوب این را می‌شود تصور کرد ، می‌گوید یجب علیک اکرام الجیران صباحا می‌شود ، ظهرا . آن وقت متعلق مطلوب است فرقش این است .**

**آیا می‌تواند قصد امر هم جزو مطلوب باشد مثلا بگوید یجب علیک الاکرام به قصد همین امر به قصد وجوب اکرام دقت کنید ، یجب علیک الاکرام به قصد اینکه شما مامور به اکرام هستید به قصد اینکه اکرام برای شما واجب است قصد وجوب اکرام را بکنید . پس آن که مطلوب است دو چیز است حالا یا به نحو جزئیت یا به نحو شرطیت یکی اکرام است یکی قصد وجوب این اکرام ، خوب اینجا اشکال ایشان این است این قصد می‌خواهد مطلوب بشود بعد از وجوب است پس باید اول وجوب محقق بشود تا ، از آن طرف هم باید مطلوب باشد مطلوب است این نمی‌شود که چیزی را که بعد می‌آید الان مطلوب کنند ، طلب چیزی که بعد حاصل می‌شود الان انجام بدهند ، لذا به تعبیر ایشان دور لازم نمی‌آید لکن توقف الشیء علی نفسه حالا ایشان تعبیر فرمودند .**

**عرض کردم این جوری تعبیراتی که در امور متاثر هست حالا آنها تا چه مقدار خودشان درست است و راه استدلالش چیست ب حث جای خودش وارد آن بحث‌ها جایش اینجا نیست اما آیا چنین چیزی معقول هست یا نه ؟ آیا معقول هست مثلا بگوید شما یجب علیک اکرامی که ، یعنی آن که برای شما واجب است ، اکرم به قصد وجوب این قصد هم جزو مطلوب است یعنی جزو مطلوب همین قصد وجوب است .**

**از آن طرف هم باید اول وجوب باشد تا قصد بکند از آن طرف هم باید مطلوب ، یعنی قصد را تا قصد نکند وجوب نمی‌آید از آن طرف هم وجوب متوقف بر قصد است ، این به قول خود ایشان توقف الشیء علی نفسه لازم می‌آید .**

**عرض کردم این نکته این نیست که حالا ایشان فرمودند این قصد امر مشکل خاصی حالا من عبارت ایشان را اول بخوانم بعد وارد بحث اشکال بشوم واما الانقسامات اللاحقة ، مراد ایشان از انقسامات لاحقه ، انقساماتی است که بعد از حکم است ، انقسامات سابقه انقساماتی است که قبل از حکم است مثلا بگوید صبح اکرام باشد اکرامی که در صبح است مطلوب است اکرامی که در ظهر است ، این انقسامات سابقه است .**

**انقسامات لاحقه بعد از امر ، می‌گوید المترتبة علی الحکم ، المترتبة را به صیغه‌ی رفع بخوانید صفت است برای انقسامات كقصد امتثال الامر في الصلاة مثلا ، فامتناع اخذه في المتعلق انما هو لأجل لزوم تقدم الشيء على نفسه في جميع المراحل ، این مراحلی که ایشان فرض کردند یکی انشاء است یکی فعلیت است که مراد از فعلیت نزد ایشان به فعلیت موضوع است یکی هم مرحله‌ی امتثال است ایشان این جور فرض کردند .**

**ما کرارا عرض کردیم مبنا را فراموش نفرمایید عرض کردیم آن که نزد ما متعارف است در اعتبارات قانونی هفت محور است ، سه محورش مبادی جعل هستند یکی اینکه دارای ملاک باشد و توضیح ملاک را هم اجمالا عرض کردم ، دو : بعد از ملاک حب و بغض است ما واقعا این را بخواهیم فرض کنید من تشنه‌ام است آب می‌خواهم برای اینکه رفع تشنگی بکنم این را بخواهم یعنی علاقه داشته باشم بخواهم حالا گاهی ممکن است من تشنه هستم اما نمی‌خواهم رفع تشنگی بکنم می‌شود لازم نیست هر جا ملاک بود حتما حب و بغض باشد و بعد از او اراده و کراهت این اراده و کراهت در اینجا نه اینکه خودش بلند بشود برود آب بیاورد این را به عهده‌ی کس دیگری بگذارد . اصطلاحا اگر خودش بلند بشود می‌گویند اراده‌ی تکوینی ، به عهده‌ی کس دیگری گذاشت می‌گویند اراده‌ی تشریعی .**

**فرق بین اراده‌ی تکوینی و تشریعی این است که آقای خوئی می‌گویند فرقی نمی‌کند ، فرقش به این است در اراده‌یی تکوینی مرادٌ منه ندارد خودش بلند می‌شود می‌رود آب می‌آورد تشنه‌اش است علاقه دارد بلند می‌شود آب می‌آورد ، در اراده‌ی تشریعی مرادٌ منه دارد به پسرش می‌گوید برو آب بیاور این فرق بین اراده‌ی تکوینی و بین اراده‌ی تشریعی بعد هم به پسرش حکم می‌کند برو آب بیاور این هم مرحله‌ی جعل و تشریع است ، مرحله‌ی بعدی مرحله‌ی اینکه بیان بشود این مطلب ، این مطلب را بیان بکند که ما گفتیم بیان این مطلب در شرایع قانونی به صورت رسانه‌ای کردن حکم است یا به صورت ارسال رسل و انزال کتب اصطلاحا است . مرحله‌ی بعدی که گفتیم تاثیر گذار است علم به آن است این تاثیر در تنجز دارد .**

**پس یک مرحله‌ی جعل بود ، یک مرحله‌ی فعلیت بود غیر از فعلیتی است که نائینی می‌گوید ، یک مرحله‌ی تنجز بود ، مرحله‌ی اخیر هم مرحله‌ی امتثال است محور امتثال یعنی یا عصیان است یا اتیان است این هم در مرحله‌ی امتثال ، دقت کردید ؟ ایشان از این مراحل سه تا را آوردند انشاء و فعلیت و امتثال ، روشن شد ؟ آن دیگر مبادی جعل که ما سه تا مرحله آوردیم نیاوردند فعلیت هم به نظر ایشان به فعلیت موضوع است ، امتثال هم مثل ما هستند فرقی با ما ندارد .**

**اما في مرحلة الانشاء : فالكلام فيه هو الكلام في اخذ العلم في تلك المرحلة ، حيث قلنا : انه يلزم ، بعد هم این مطلب را ایشان شرح می‌دهد بله فان اخذ قصد امتثال الامر في متعلق نفس ذلك الامر يستلزم تصور الامر قبل وجود نفسه ، چون باید امر را تصور کند ، وكذا الحال عند اخذه في مقام الفعلية ، در مقام فعلیت هم همینطور است ، فان قصد امتثال الامر يكون ح على حذو سائر الشرائط والاجزاء كالفاتحة ، ومن المعلوم : ان فعل المكلف إذا كان له تعلق بما هو خارج عن قدرته ، فلابد من اخذ ذلك مفروض الوجود ، نمی‌شود مطلوب باشد چرا ؟ این دیگر باید ليتعلق به فعل المكلف ويرد عليه ، كالأمر في قصد امتثال الامر ، فان قصد الامتثال الذي هو فعل المكلف انما يتعلق بالامر ، وهو من فعل الشارع خارج عن قدرة المكلف ، ایشان از این راه وارد شدند که اگر بخواهد قصد امر را بگیرد ، قصد امر چون وظیفه‌ی شارع است ، امر وظیفه‌ی شارع است ، پس باید مفروض باشد اگر می‌خواهد مفروض باشد نمی‌شود مطلوب الحصول باشد پس دخیل در موضوع می‌شود .**

**فلابد من اخذ ذلك مفروض الوجود ليتعلق به فعل المكلف ويرد عليه ، یرد عطف بر یتعلق ، كالأمر في قصد امتثال الامر ، فان قصد الامتثال الذي هو فعل المكلف انما يتعلق بالامر ، وهو من فعل الشارع خارج عن قدرة المكلف ، فلابد ان يكون موجودا باید امر شارع باشد ليتعلق القصد به ، كالفاتحة التي يتعلق بها القراءة التي هي فعل المكلف ، وكالقبلة حيث يتعلق الامر باستقبالها ، فلابد من وجود ما يستقبل ليتعلق الامر بالاستقبال ، إذ لا يعقل الامر بالاستقبال فعلا مع عدم وجود المستقبل إليه.**

**وبالجملة : قصد امتثال الامر إذا اخذ قيدا في المتعلق في مرحلة فعلية الامر بالصلاة فلابد من وجود الامر ليتعلق الامر بقصد امتثاله ، مع أنه ليس هناك الا امر واحد ، فيلزم وجود الامر قبل نفسه. این در این مرحله‌ی فعلیت این اشکال را کرد اما مرحله‌ی امتثال فرمودند که : فكذلك أي يلزم وجود الشيء قبل نفسه ، بمعنى انه لا يمكن للمكلف امتثاله لاستلزامه ذلك المحذور ، وذلك لان قصد امتثال الامر إذا تعلق الطلب به ووقع تحت دائرة الامر واخذ في المتعلق قيدا على حذو سائر الشروط والاجزاء ، فلابد للمكلف من أن يأتي ...**

**در باب قصد مقام امتثال یک اشکال دیگری هم دارد ایشان غیر از حالا آن اشکالات سابق و آن که شما می‌گویید باید قصد امتثال بکند بسیار خوب ، از آن طرف هم شما می‌گویید مثلا این چیزی که مطلوب است مطلوبش چیست صلاة است ، این صلاة درش چه چیزی مطلوب است ؟ قرائت مطلوب است ، تکبیر مطلوب است ، رکوع مطلوب است ، سجود مطلوب است درست شد ؟ اینها درش چه چیزی معتبر است در اینها ؟ در اینها معتبر است قصد امر ، قصد امتثال امر خیلی خوب حالا این معقول ، یکی از چیزهای دیگری که معتبر است قصد امتثال امر است ، قصد امتثال هم مثل رکوع و سجود می‌شود چون این هم مطلوب می‌شود مطلوب الوجود می‌شود .**

**اگر این قصد به حساب اعتبار شد باید در همین قصد هم قصد بکند مثل اینکه قصد رکوع می‌کند ، سجود می‌کند باید برای همین قصد هم قصد بکند . اشکالی که در آنجا اضافه‌ی بر آن دارد مثلا قيدا على حذو سائر الشروط والاجزاء ، شروط مثل طهارت اجزاء هم مثل رکوع و سجود . فلابد للمكلف من أن يأتي بهذا القيد این قید قید امتثال ، بداعي امتثال امره ، كما يأتي بسائر الاجزاء مثل فاتحه و رکوع و سجود بداعي امتثال امره ، كما يأتي بسائر الاجزاء بداعي امتثال امره ، فيلزم المكلف ان يقصد امتثال الامر بداعي امتثال امره ، وهذا كما ترى ، يلزم منه البته این اشکال را هم دارد که ممکن است تسلسل هم برش مترتب بشود ان يكون الامر موجودا قبل نفسه ، امر موجود باشد .**

**ليتحقق منه قصد امتثال الامر بداعي الامر المتعلق به والحاصل : ان المكلف لا يتمكن من الامتثال ، إذ ليس له فعل الصلاة بداعي أمرها ، لان الامر لم يتعلق بنفس الصلاة فقط حسب الفرض ، بل تعلق بها مع قصد امتثال الامر ، فالامر قد تعلق بقصد امتثال الامر ولو في ضمن تعلقه بالصلاة على هذا النحو ، فيلزم المكلف ان يقصد امتثال الامر بداعي امره ، البته ایشان بعد از بیان این مطلب متعرض یک نکته‌ی دیگری هم شدند که ما هم این را متعرض شدیم و آن اینکه اصولا اصلا قصد امتثال آیا شرط هست یا نه ؟**

**ایشان نقل می‌کنند در اینجا هذا كله ، ان اخذ خصوص امتثال الامر قيدا للمتعلق ، بناء على ما حكى عن الجواهر ایشان از کتاب جواهر اینطور استظهار کردند البته این نکته‌ی فنی را من عرض بکنم در حاشیه‌ی اینجا عبارت جواهر را هم آورده و ایشان متعرض عبارت جواهر شده ببینید اما اما العبادات فلا اشكال في اعتبار القصد فيها ، لعدم صدق الامتثال والطاعة بدونه ، واعتبارهما في كل امر صدر من الشارع معلوم بالعقل والنقل كتابا وسنة ، بل ضرورة من الدين ، بل لا يصدقان الا بالاتيان بالفعل بقصد امتثال الامر فضلا عن مطلق القصد ، ضرورة عدم تشخص الافعال بالنسبة إلى ذلك عرفا الا بالنية ، فالخالي منها عن قصد الامتثال والطاعة لا ينصرف إلى ما تعلق به الامر ، امر تعلق گرفته به آن که درش قصد امتثال باشد اگر بدون قصد امتثال نباشد نمی‌شود .**

**من این مقدار عبارت جواهر را خواندم برای یک نکته‌ای که بعدا عرض می‌کنم بله : ومن هنا إذا كان الامر متعددا توقف صدق الامتثال على قصد التعيين ، مثلا اگر الان بخواهد نماز بخواند نماز صبحش قضاء شده بخواهد نماز صبح را قضاء بکند قصد بکند اگر می‌خواهد نماز نافله‌ی صبح را قضاء بکند قصد دیگری می‌خواهد وقتی که عمل مشترک است باید قصد بکند تا تعیین پیدا کند بدون قصد تعیین نمی‌شود .**

**لعدم انصراف الفعل بدونه إلى أحدهما ..بعد ، اما القربة بمعنى القرب الروحاني این محل یعنی شاهد من بیشتر عبارت ایشان الذي هو شبيه بالقرب المكاني فهو من غايات قصد الامتثال المزبور ودواعيه ، ولا يجب نية ذلك وقصده قطعا ، اما قصد قربت مراد ایشان از قصد قربت یعنی قربت معنوی تقرب الی الله عرض کردیم چون ظاهرا بعدش هم دارد اضافه‌ی بر قصد قربت قصد فرار از جهنم مثلا ، قصد دخول جنت و اینها ، اینها را مرحوم صاحب جواهر می‌گوید اعتبار ندارد اینها از باب داعی بر اوست از باب قصد و غرض اصلی ، یعنی چون نظرش این بود که فرار از جهنم بشود ، فرار از جهنم این داعی‌اش است این خود قصدش نیست ، قصد امتثال امر می‌کند تا فرار از جهنم حاصل بشود ، قصد امتثال می‌کند تا دخول در بهشت حاصل بشود .**

**یعنی بعبارة اخری اینها خودش جزو قصد نیستند این کلام صاحب جواهر است در بعضی عبارات بعدی مرحوم نائینی هم آمده است که این از باب داعی است ، به نظر ما داعی بودنش هم روشن نیست حالا تمام بحث ما بر این بود این عبارت صاحب جواهر ، به نظر ما اشکال داعی بودن نیست که ایشان فرمودند جزو دواعی و غایات و اینها نه ، اشکال این است که اصولا قرب روحانی ، قرب معنوی ، قرب واقعی الی الله برای ما معلوم نیست به چه چیزی حاصل می‌شود ، با قصد امتثال چرا و الا معلوم نیست هر کسی بخواهد یک عمل زشتی را انجام بدهد بگوید من به داعی تقرب الی الله انجام دادم .**

**آن مردکی را که آن شخص حاکم از شام فرستاد که به مدینه آن جنایت را در سه روز اباحه کرد و این جنایت را در اهل مدینه انجام داد که خوب واقعا اینهایی که نوشتند و نقل می‌کنند واقعا شرم آور است که یعنی الان کارهایی است که این یهودی‌ها نمی‌کنند با فلسطینی‌های بدبخت ، اینها با مسلمانان مدینه و با صحا‌به انجام دادند در زمان صحابه هم هست .**

**واقعا این اهل سنت یک مقداری بی انصافی می‌کنند چنین جنایاتی را انجام می‌دهند با صحابه مع ذلک به او امیرالمؤمنین می‌گویند حالا فرض کنید شیعه مثلا حالا یا لعن می‌کند یا سب می‌کند می‌گویند اینها دیگر مشرکند و کافرند و از دین خارجند و خیلی عجیب و غریب است یعنی اصلا تصور اعمالی را که اینها با زن‌های صحابه با دختران صحابه و با خود صحابه انجام دادند تصورش مشکل است من نمی‌خواهم نقل کنم آقایان به کتاب تاریخ نگاه بکنند ذکر شده است این قبایح اعمال و جلوی خود صحابه اینها هیچ مشکلی درست نکرد ، آن آقا هنوز**

**عرض کردم یک دفعه مدینه بودم در قبرستان بقیع یک عده از این نمی‌دانم جزائری بودند برای همین شمال آفریقا بودند ما رسیدیم آنجایی که شهدای حره هست یک جایی هست قبر ، می‌پیچد می‌خورد شهدای حره اصطلاحا ، حره در لغت عرب حرة از داغی است جاهایی که زمین خیلی داغ است زمین ریگزارش خیلی داغ است یا مثل سوخته است یا سیاه شده این را اصطلاحا حره می‌گویند در لغت عرب ، حره جایی که مثلا آفتاب زیاد می‌خورد ریگ‌ها حالت سیاه رنگ سیاه پیدا می‌کند این را حره می‌گویند مدینه دو طرفش دو تا حره داشت ، حره‌ی واقع و نمی‌دانم حره‌ی چه ؟ لذا این حره در مدینه الان شاید ساختمان شده دیگر گذشته است ، آن زمان دو تا حره در دو طرف مدینه موجود بود حره یعنی ریگزار سوخته نه فقط ریگزار ، ریگ بوده از بس آفتاب به آن خورده مثلا رنگش سیاه شده این را حره می‌گویند .**

**آن وقت پسر آن حنظلة هست غسیل الملائکة بعد از جریان کربلا بعد از یک سال و خورده‌ای رفت شام دید که ، یک پسر دارد همان عبدالله پسر حنظلةی غسیل الملائکة ، دید که آن مردک که اعمال قبیحه از او صادر می‌شود برگشت به اهل مدینه گفت بیخود می‌گوید خلیفه نیست این امیرالمؤمنین نیست این اعمال قبیحه دارد لذا مردم هم با او متابعت کردند از طاعت یزید به اصطلاح درآمدند آن وقت یزید هم یک لشکری را فرستاد اول یک کسی را فرستاد گفت من قبول نمی‌کنم من به مدینه‌ی پیغمبر حمله نمی‌کنم ، تصادفا یک فرمانده‌ی ارتشی هم هست که پیرمرد هم هست خیلی پیر هست مصلح بن عقبه ، چون خیلی خون ریزی کرد در مدینه به او مسرف می‌گویند و الا اسمش مصلح بن عقبه است ، مسرف بن عقبة اسمش را گذاشتند به خاطر خون ریزی زیاد و ایشان سه روز مدینه را اباحه کرد .**

**آن وقت کجا جنگ واقع شد در حره یعنی عبدالله پسر حنظلة با آن گروهی که علیه آن مردک خبیث متحد شدند از مدینه آمدند بیرون در حره این لشگر شام با اینها آنجا روبرو شدند که عبدالله هم شهید شد آنجا پسر حنظلة بعد این شهدای حره را در این قسمت بقیع دفن کردند ، معروف است بین همه به شهدای حره ، اینجا دفن کردند یک عده هم شهدای احد هستند ، باز یک جای دیگر بقیع شهدای احد شهدایی هستند که در جنگ احد مجروح شدند آمدند مدینه در مدینه شهید شدند چون آنهایی که در خود احد شهید شدند در خود احد دور و بر حمزه دفن کردند همان کوه احد دامنه‌ی کوه دور و بر حضرت حمزه دفن کردند دو جا هست در مدینه مربوط به شهدا یکی شهدای حره است یکی هم شهدای به اصطلاح احد هست .**

**آن وقت بعد از اینکه وارد مدینه شد اباحه کرد تا سه روز هر کسی هر کاری خواست بکند دیگر حالا نمی‌خواهم بگویم انصافا شرم آور است نوشته شده است دیگر حالا مراجعه کنید . بعد هم چون عبدالله بن زبیر ادعای خلافت می‌کرد در برابر آن مردک ، عبدالله بن زبیر هم رفته بود مکه به عنوان حرم الهی که به آنجا حمله نکنند آن خبیث هم به او گفته بود بعد از قصه‌ی مدینه برو طرف مکه آن جا هم همین عمل را در مکه انجام بده با عبدالله بن زبیر که در راه مرد پیرمرد بود دیگر و این قصد قربت را گفتم می‌خواستم این را هم بگویم .**

**دارد که کلاهش را برداشت رو به آسمان کرد گفت خدایا تو می‌دانی من تمام عمرم کاری که من را به تو نزدیک بکند بهتر از این کاری که با اهل مدینه کردم انجام ندادم ، بهترین کار ، می‌گوید قصد قربت ، آقایان می‌گویند قصد قربت در نماز غصبی ، در نماز غصبی قصد قربت محقق نمی‌شود ، قصد قربت با این جنایت سه روزه اللهم انک تعلم نوشتند که اصلا شکر خدا را می‌کرد که عملی که در زندگی‌ام مرا به تو نزدیک بکند بهتر از این کاری که با اهل مدینه انجام دادم انجام ندادم ، بله آقا ؟**

**یکی از حضار : دنیا و آخرتش**

**آیت الله مددی : دنیا و آخرتش را در همین جا گذاشت .**

**غرض این که من شرح هم ندادم به این آقایان گفتم آقا اینها شهدای حره هستند گفتند حره چیست گفتم عبدالله پسر رفت دید مردک این کاره است اینها قیام کردند علیه یزید و اینها بعدا کشته شدند و شهید شدند و اینها علیه چیز و اینها را اینجا دفن کردند . یک جوانی بود به نظرم می‌خورد سوری باشد ، اهل سوریه یا لبنان یا اردن به اینها می‌خورد ، این حاجی‌ها نزد من ایستاده بودند من داشتم برای ایشان شرح می‌دادم این آن طرف ایستاده بود حرف من را گوش می‌کرد ، گفتم اینها مخالفت با یزید کردند و بر علیه یزید**

**یکی از حضار : عربی می‌گفتید یا فارسی ؟**

**آیت الله مددی : نه دیگر عربی ، مدینه‌ فارسی صحبت نمی‌کنند .**

**یک دفعه آن جوان گفت اذاً لیش شهدا ؟ چرا به اینها می‌گویید شهید خوب سبحان الله این باور نمی‌کند گفت اذاً لیش شهدا ؟چون علیه خلیفه قیام کردند چرا به اینها می‌گویید شهدا ؟ می‌گویم برای من تعجب آور است ، دیگر ما دیدیم حال قصه در می‌آید باز باید ما یک مشکلی درست می‌کنیم زود سکوت من این جور جاها زود سکوت می‌کنم چون می‌دانم بحث با اینها فایده ندارد ، غرض اینکه چیزی که برای ما اتفاق افتاد تعجب من بود ، من هم با ایشان صحبت نمی‌کردم او آن طرف ایستاده بود تک هم بود داشتم برای اینها شرح می‌دادم اینها در مقابل کارهای زشت یزید قیام کردند شهید شدند بعد هم اینها را آوردند اینجا دفن کردند در بقیع**

**یکی از حضار : ادامه‌اش هم می‌فرمودید که امیرالمؤمنینی که آقا می‌گوید این کارها را کرده و مستحب موکدی در این سه روز همه‌ی مؤمنین انجام دادند**

**آیت الله مددی : نه ایشان می‌گوید اگر خلیفه گفت ، گفت دیگر . جدا عرض می‌کنم واقعا برای من تعجب بود گفت اذاً لیش شهدا ؟**

**می‌گویم خیلی عجیب است ها یعنی این مقدار اگر آمدیم به آن آقا بد گفتیم اینها ناراحت می‌شوند اما چنین جنایتی می‌گویم اصلا اگر بخواهم بگویم غیر قابل تصور است نمی‌توانم نقل کنم .**

**حالا تصادفا در این کتاب وفاء الوفاء برای سمهودی یک فصلی دارد که من اخاف اهل المدینة اصلا این خودش یک عنوانی دارد ترساندن اهل مدینه عذاب الهی دارد ، اخاف اهل المدینة ایشان به همین مناسبت روایاتی دارد آنجا آورده است قصه‌ی حره را هم با خیلی از نکاتی که در جاهایی که نیست ایشان دارد ، قصه‌ی حره در جلد اول وفاء الوفاء به اخبار ، خیلی کتاب قشنگی است 4 جلد است خیلی خوب زحمت کشیده است انصافا تقریبا می‌شود گفت مدینه‌ی منوره را وجب به وجب دیده است سال نهصد و خورده‌ای است خیلی واقعا انصافا وجب به وجب ، چاه‌های مدینه چند تا چاه دارد تمام این امور را شرح داده یکی یکی ، حتی می‌گوید من تقریبا وجب کردم بین مدینه و این جایی که هست الان مساجد سبعه می‌گویند ذباب ، اسمش ذباب است اساسا . مثلا چهار هزار و فلان شبر بود اصلا با وجب و اینها از مسجد النبی تا آنجا را حساب کرده که آیا مسافت هست ، خیلی انصافا این کتاب لطیفی است تمام منابع ، آنچه که مربوط به مدینه است خیلی با دقت و با ظرافت زیادی خود بقیع را قبور بقیع را شواهد بقیع را این جریان نوشتن اسماء ائمه را هم می‌گوید یک جواد اصفهانی بوده که به حساب کاشی کار بوده که اسم امام زمان هم دارد او ، در سال 920 یا 930 است برداشتند ، الان به نظرم آنجا دارد شک دارم شبهه دارم .**

**علی ای حال و این کاری بوده که در زمان چه کسی این کار شده خیلی ظریف و حتی چون آن روضه‌ی مطهره آتش می‌گیرد حالا مثل اینکه آن قندیلی که آویزان کردند منشاء شعله می‌شود تصادفا ایشان در مدینه نبود خود ایشان رفته بوده مکه برای عمره می‌گوید آمدم همسایه‌ها نقل می‌کردند افراد دیگر می‌گوید دیدیم مرغ‌های سفیدی که می‌آوردند و آب می‌ریختند ایشان نقل نمی‌کند خودش مباشرتا از شهود عیان نقل می‌کند خیلی کتاب شیرینی است انصافا 4 جلد است من هم خیلی وقت‌ها ، چون از نجف خریده بودم ، با آن مأنوس بودم یعنی زیاد خوانده بودم کتاب را زیاد دیدم خیلی کتاب لطیفی است انصافا خیلی فواید خوبی دارد در باره‌ی مدینه و تاریخ مدینه و جهاتی که به این جهت حالا از بحث خارج شدیم .**

**علی ای حال این مطلبی را که مرحوم صاحب جواهر دارد که نائینی هم تکرار می‌کند که اینها از قبیل داعی علی الداعی است از قبیل دواعی از قبیل غایات است من فکر نمی‌کنم درست باشد ، اینها در حقیقت برگشتش به قصد امر است ، یعنی اصولا قصد فرار از جهنم محقق نمی‌شود الا با قصد امتثال امر ، به غیر از آن راهی ندارد یعنی عبارة اخرای آن است نه داعی بر آن نه داعی بر قصد امتثال امر فرار از جهنم . فرار از جهنم بدون قصد امتثال امر محقق نمی‌شود ، دخول در بهشت بدون امتثال امر محقق نمی‌شود نه اینکه داعی‌اش این است که دخول جنت باشد قصد امتثال امر ، ایشان داعی گرفتند من این عبارت مرحوم جواهر را یک مقداری خواندم از باب دواعی گرفتند چون نائینی هم تکرار می‌کند دواعی .**

 **من فکر می‌کنم اگر صاحب جواهر این جور می‌گفت بهتر بود که آن قصدهای دیگر هم مرجعش به قصد امر است نه اینکه داعی‌اش است ، چون که بدون قصد امر . ما که نمی‌دانیم چطور فرار از جهنم که ، جهنم که دست ما نیست که بدانیم راه فرارش همان قصد امر است، راه دخول بهشت همان قصد امر است ، نه اینکه جزو دواعی کار باشد که ایشان تصریح فرمودند .**

**یکی از حضار : ضروریات دین که ایشان فرمودند اهل سنت هم همین برداشت را دارند ؟**

**آیت الله مددی : آنها خوب چرا آنها اصلا در شرح انما الاعمال بالنیات نوشتند ربع فقه ، خمس فقه بر این است دیگر آنها به خاطر انما الاعمال بالنیات که عمر از رسول الله نقل می‌کند خیلی قصدها را بردند بالا ، خیلی از این نکاتی که در قصد آمده قصد امتثال و قصد وجه و قصد تمییز و فلان و این قصد وجه و اینها در کلمات آنها اساسا آمده بعد به کتاب‌های ما منتقل شده است .**

**و لذا بعضی از قصد اداء و قصد قضاء و قصد فلان اینها دائما قصدها را اضافه کردند این که امثال ابن حزم بعضی از انحاء قصد را معتبر نمی‌داند برای این است عرض کردم من نمی‌خواهم وارد بحث فقهی بشوم فعلا ، بحث ما بحث فقهی نیست چه مقدار از قصد حتی خصوصیاتش آن در بحث فقهی است . این تا اینجا حالا مرحوم نائینی بعد قصد جهت را می‌گوید بعد می‌گوید اصلا در عبادت همین است که اضافه‌ی الی الله بشود کافی است بگوید لله ، اصلی لله دیگر نمی‌خواهد قصد امر باشد قصد جهت باشد .**

**یکی از حضار : این که با امر جدید هم می‌گوید قصد را نمی‌شود گفت چرا پس اصلا ما عبادات تعبدی داریم .**

**آیت الله مددی : حالا من بعد متعرض این خواهم شد .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**